

# نقد و بررسی مبانی تئوریک سرمایه‌گذاری خارجی

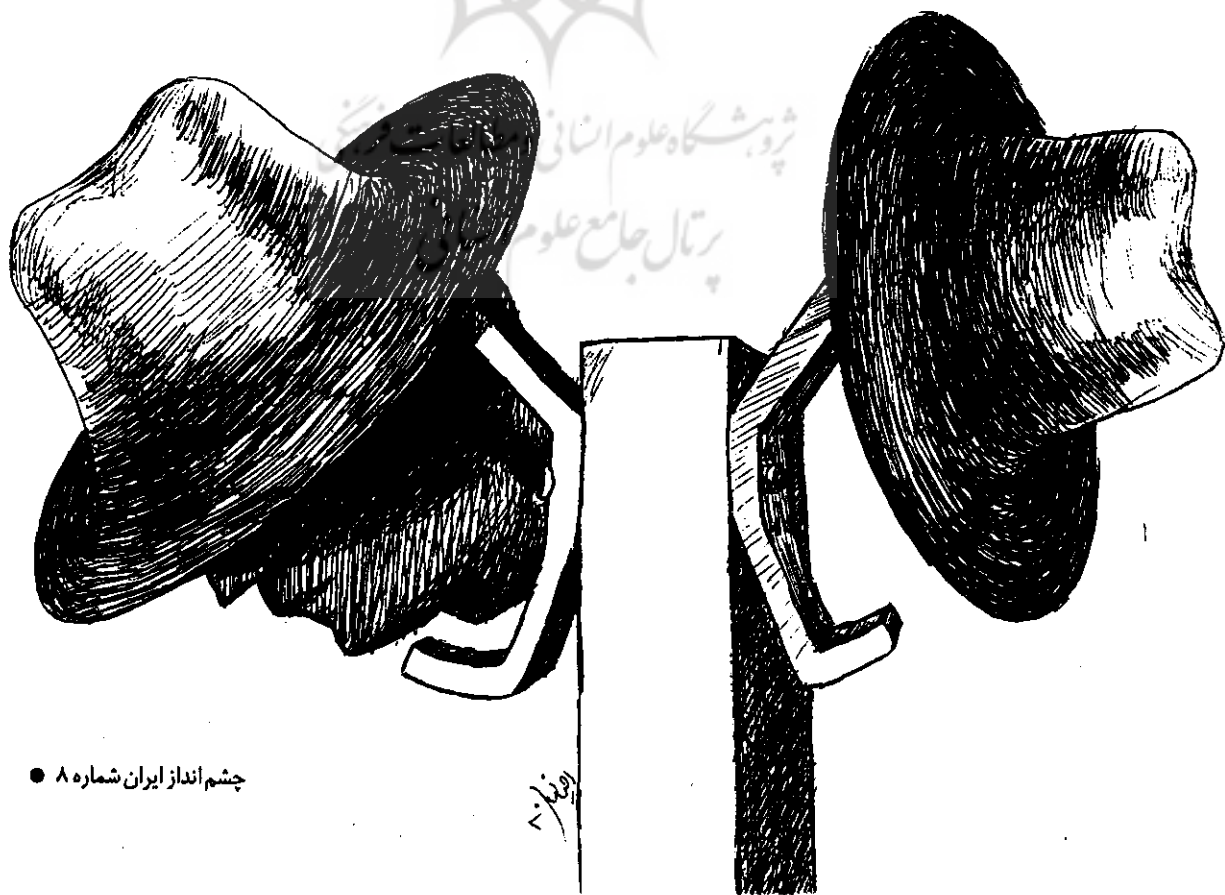
گفتگو با دکتر فرشاد مؤمنی

عطف در تاریخ تحولات جهان محسوب و به طور مشخص برای کشورهای در حال توسعه می‌شود. یکی از وجوه قضیه عبارت از این است که ما در این دوره با موجی از کشورهای تازه استقلال یافته روبه‌رو بودیم. کشورهایی که عموماً یک دوره نسبتاً طولانی استعمارزدگی را طی کرده بودند و جز موارد نادری بقیه از طریق یک مبارزه آزادی‌بخش به استقلال سیاسی دست پیدا کرده بودند و در جستجوی راهی بودند برای این که از یک طرف بتوانند جبران عقب‌ماندگی‌های دوران استعماری را بکنند و از طرف دیگر حتی‌المقدور خودشان را با حداکثر سرعت به قافله کشورهای پیشرفته برسانند.

تصور عمومی حرکت‌های آزادی‌بخش در آن دوره عموماً این بود که چون همه معضلات و مشکلات و نارسایی‌ها و تنگناها را صرفاً و مطلقاً در چارچوب حاکمیت و سلطه استعماری می‌دیدند، تصورشان این بود که اگر بتوانند این سلطه استعماری را از بین ببرند، مسایل برای حل و فصل، با

■ شاید اصلی‌ترین معضل در مملکت ما این است که ما کارشناسی ملی نداریم. کارشناسی‌های ما یا تقلیدی است یا ناشی از وابستگی و متأسفانه فاقد آن هویت مکتبی لازم هستیم که بتوانیم تا در برابر شرایط جهانی مقاومت کنیم. بنابراین به نظر می‌رسد که رویکرد ما به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در شرایطی صورت می‌گیرد که ما از این دو نقیصه رنج می‌بریم: نخست فقدان هویت مکتبی و دوم فقدان کارشناسی ملی. شما شرایط را چگونه ارزیابی می‌کنید و پایه‌های تئوریک این گرایش را دارای چه مشخصاتی می‌بینید؟

□ مسئله سرمایه‌گذاری خارجی و پایه‌های تئوریک توجیه ضرورت استفاده از آن به عنوان یک مسئله جهانی، به طور مشخص برمی‌گردد به سال‌های اولیه بعد از جنگ جهانی دوم برمی‌گردد. همان طور که می‌دانید سال‌های اولیه بعد از جنگ جهانی دوم از چند جهت به عنوان یک نقطه



مانعی روبه‌رو نیست و به همین خاطر برای مسایل بعد از دوره پیروزی، فکر زیادی نشده بود.

شاید یکی از برجسته‌ترین رهبران کشورهای تازه استقلال یافته در آن زمان، از نظر انقلابی‌گری و از نظر دانش و تجربه، «ژولیس» بود. او در یکی از کتاب‌هایی که منتشر کرد به صراحت می‌گوید ما فکر می‌کردیم اگر بتوانیم استعمارگر را بیرون کنیم، کافی است سه کار انجام دهیم تا همه چیز روی روال ایده‌آل و مطلوب بیفتد. این سه کار از نظر ایشان این است که: ۱. سرود ملی درست کنیم؛ ۲. یک پرچم ملی درست کنیم؛ ۳. یک رئیس‌جمهور انتخاب کنیم. بعد می‌گوید ما آن موقع پیش‌بینی کردیم که اگر این سه کار انجام شود، به سراسر کشور دستور می‌دهیم که ۲۱ تیروتوپ شلیک کنند؛ یعنی این که دوران نابسامانی‌ها تمام شد و دیگر مسایل به سمت حل و فصل می‌رود.

این‌ها در مراحل اولیه پیروز شدند، اما از یک طرف با موج بسیار عظیمی از انتظارات روبه‌رو بودند و از طرف دیگر هم هیچ ایده اجرایی و عملیاتی برای نحوه اداره جامعه و حل و فصل مسایل و پاسخ‌گویی به این خواسته‌ها نداشتند.

به تعبیر یکی از نظریه‌پردازان توسعه، در فرایند مبارزه آزادی‌بخش، ما با یک پدیده‌ای به نام انفجار اطلاعات و آگاهی‌ها روبه‌رو هستیم و مبارزه آزادی‌بخش برای یارگیری ناگزیر است که به شهروندان اطلاعات دهد، نارسایی‌ها را اعلام کند، ریشه مسایل را معرفی کند و مواردی از این قبیل. بعد می‌گوید به محض آن که حرکت آزادی‌بخش پیروز می‌شود، این انفجار اطلاعات و آگاهی‌ها جای خود را به انفجار انتظارات می‌دهد و همه متوقع‌اند، چرا که هزینه پرداخته‌اند؛ مرارت کشیده‌اند؛ تلفات انسانی داده‌اند و... در واقع کسانی که سکان‌داری حرکت پیروز را بر عهده دارند، باید در کوتاه‌ترین زمان ممکن به انتظارات انباشته شده پاسخ دهند. دلیل انفجار انتظارات هم کاملاً روشن است، همان گونه که عرض کردم این‌ها منشأ تمام نارسایی‌ها و نابرابری‌ها و ناعدالتی‌ها را استعمار معرفی می‌کردند و می‌گفتند حالا که از استعمار خبری نیست، باید همه چیز در جای درست خود قرار بگیرد. با چنین تصویری کار را شروع کردند و بعد که دیدند با بیرون کردن استعمار، مشکل حل و فصل نشد، با مشکل مواجه شدند. طبیعتاً وقتی انسان به مشکل برمی‌خورد، مقداری از کنترل اعصاب خود را از دست داده و آن تشویش و نگرانی و اضطراب هم مزید بر علت می‌شود تا نتواند درست فکر کند.

در چنین شرایطی و در چارچوب مبارزاتی جنگ سرد، دو گروه تئوری ارایه شد که یک گروه آن را بلوک غربی‌ها و به طور مشخص آمریکایی‌ها ارایه کردند و یک گروه آن را هم بلوک شرقی‌ها - و به طور مشخص شوروی سابق - ارایه دادند. این دو گروه تئوری مسلماً در چارچوب ملاحظات ایدئولوژیکی جنگ سرد، توزیحه شده بود، اما شاید در بسیاری از وجوه، هر دو گروه - با این که علی‌الظاهر از دو قطب متضاد تئوریک برمی‌خواستند - وجوه اشتراک حیرت‌انگیزی هم داشتند. مثلاً یکی از وجوه اشتراک آن‌ها این بود که رشد اقتصادی را به عنوان برآیند همه آن ایده‌ها و آرمان‌ها و خواسته‌ها مطرح کردند؛ یعنی غایت‌های معطوف به

توسعه و حل و فصل شدن آن در قانون اساسی را دستیابی به رشد بالا اعلام کردند و در این زمینه توافق نظر کامل داشتند. وجه مشترک مهم دیگری که این‌ها داشتند این بود که معضل و تنگنای اصلی پیشرفت و توسعه را در کشورها توسعه نیافته، محدودیت توانایی سیستم اقتصادی در زمینه انباشت پس‌انداز می‌دانستند. در واقع همه آن‌ها بحث‌های نظری خود را بر محور دایره شوم عقب‌ماندگی توضیح می‌دادند که مرکز این دایره، محدودیت کشورهای توسعه نیافته در زمینه انباشت پس‌انداز بود. به اصطلاح، سیکل استدلالی که مطرح می‌کردند به این ترتیب بود که محدودیت در زمینه انباشت پس‌انداز، منجر به محدودیت در زمینه سرمایه‌گذاری می‌شود؛ سرمایه‌گذاری کم، منجر به تولید کم می‌شود؛ تولید کم منجر به درآمد کم می‌شود و درآمد کم هم یعنی فقر و این سیکل

**«ژولیس» در یکی از کتاب‌هایی که منتشر کرد به صراحت می‌گوید ما فکر می‌کردیم اگر بتوانیم استعمارگر را بیرون کنیم، کافی است سه کار انجام دهیم تا همه چیز روی روال ایده‌آل و مطلوب بیفتد. این سه کار از نظر ایشان این است ۱. سرود ملی درست کنیم ۲. یک پرچم ملی درست کنیم ۳. یک رئیس‌جمهور انتخاب کنیم.**

در هر دوره‌ای که تکرار می‌شود، در گستره و عمق بیش‌تری تولید می‌شود. این دو گروه، وجوه مشترک بسیار زیاد دیگری هم دارند. مثلاً اغلب این تئوری‌ها پایه‌های نظری خود را روی تئوری‌های مرحله‌ای توسعه بنا کرده بودند که کل تاریخ را به چند مرحله تقسیم می‌کرد. این تقسیم‌بندی‌ها هم دقیقاً چارچوب موازین ایدئولوژیکی هر کدام از این طرف‌ها بود. بحث بر سر این بود که همه چیز با رشد اقتصادی توضیح داده شود و رشد اقتصادی هم منوط و مربوط به انباشت پس‌انداز و انجام سرمایه‌گذاری بود. در این جا تئوری‌های ارایه شده از طرف رقبای جنگ سرد با یک مشکل جدی روبه‌رو می‌شد. آن مشکل عبارت از این بود که اگر واقعاً تحولات تاریخی در چارچوب رویکردهای ایدئولوژیکی که این‌ها مطرح می‌کردند اتفاق می‌افتاد، هر کدام از این کشورهای توسعه نیافته به چند سال زمان نیاز داشتند تا به وضعیت مطلوب برسند. مثلاً فرض کنید در رویکردهای مارکسیستی به شرایط این کشورها، آن‌ها را به واسطه این که مثلاً به طور متوسط بیش از ۸۵ درصد جمعیت و فعالیت در بخش کشاورزی و جامعه روستایی بود، به عنوان جامعه‌ای در دوران فتودالیسم طبقه‌بندی می‌کردند. براین اساس اگر قرار بود که این تحولات تاریخی در همان کادری که مثلاً در کشورهای اروپایی اتفاق افتاده، برای آن‌ها هم تکرار شود، باید چند صد

سال صبر کنند تا از فنوداليسم به بورژوازی برسند و دوباره چند صد سال صبر کنند تا از بورژوازی به سمت سوسیالیسم بیایند. عیناً این قضیه برای آن طرف هم وجود داشت؛ مثلاً تئوری و «الف»..... را که ملاحظه می کنید، می بینید او هم دقیقاً به همین شکل، کل تاریخ را به پنج مرحله تقسیم می کند و بعد هم آن فرایندهای زمانی - تاریخی را برایش معرفی می نماید.

غربی ها برای این که بتوانند به تئوری های مارکسیستی پاسخ دهند، ایده امکان پذیری جهش را تئوریزه کردند. یعنی گفتند که تحت شرایطی اگر این کشورها توسعه نیافته از یک سلسله اصول و معیارها تبعیت کنند، می توانند مسیرهای طولانی تاریخی را در یک زمان نسبتاً کوتاهی طی کنند. کانون اصلی امکان پذیرکننده جهش، سرمایه های خارجی معرفی

**کسانی که سکّان اری حرکت پیروز را بر عهده دارند، باید در کوتاه ترین زمان ممکن به انتظارات انباشته شده پاسخ دهند. دلیل انفجار انتظارات هم کاملاً روشن است. منشأ تمام نارسایی ها و نابرابری ها و ناعدالتی ها را استعمار معرفی می کردند و می گفتند حالا که از استعمار خبری نیست، باید همه چیز در جای درست خود قرار بگیرد.**

شد که می گفتند اگر آن کشورها به حال خود رها شوند و فرایندهای انباشت پس انداز به صورت عادی و در کادر قابلیت های خودشان جلو بروند، واقعاً چند صد سال لازم است تا این ها به مرحله پیشرفت و یا توسعه یافتگی برسند، اما ما می توانیم یک راه میانبری را به آن ها نشان دهیم. این راه عبارت است از تزریق سرمایه ها از بیرون از مرزهای موجود. می گفتند سرمایه که مثل انسان، روح و ایدئولوژی و جهت گیری و غرض و مرض ندارد. این سرمایه از هر جا در اختیار هر کس قرار بگیرد، می تواند آن کارکردهای خود را به همراه داشته باشد. پشتوانه تجربی این ادعایی را هم که مطرح می کردند، برمی گشت به تجربه طرح مارشال در اروپا. می گفتند ما در اروپای بعد از جنگ - که همه چیز ویران و به هم ریخته بود - تنها کاری که کردیم این بود که سرمایه های تزریق کردیم و این سرمایه به صورت پس اندازهای انباشته شده در اختیار افزایش ظرفیت تولید قرار گرفت و به این ترتیب کشورهای اروپایی توانستند در فاصله زمانی کوتاهی، مسایل و مشکلات خود را حل کنند. بنابراین گفتند این در مورد کشورهایی که تازه توسعه و یا استقلال یافته اند هم می تواند موضوعیت داشته باشد.

در این بخش، صورت مسئله به شکلی بسیار متین و منطقی تئوریزه شد. به گونه ای که از فرط بدیهی بودن و مسلم بودن و ساده بودن، کسی درباره

راهگشایی این قضیه، تردیدی به خود راه نداد. گفتند که تزریق سرمایه منشأ پدیده رشد القایی می شود؛ یعنی نوعی رشد اقتصادی که محصول جوشش های درونی سیستم نیست و به صورت یک نیروی محرکه القایی از بیرون می آید و سیستم اقتصادی را در یک ساخت توسعه نیافته به حرکت درمی آورد. آن ها گفتند که اگر ما این اصل را بپذیریم که تزریق سرمایه، رشد القایی را در پی دارد این بحث مطرح می شود که چقدر از شیوه تزریق سرمایه استفاده کنیم؟ آن ها سه گزینه را مطرح کردند که با موازین متعارف عقلی و تجربی آن دوره، اصلاً راهی برای تردید و چون و چرا کردن هم باقی نمی گذاشت. به اضافه این که باید توجه داشته باشیم که این بحث ها در دوره بعد از جنگ جهانی دوم مطرح می شود، یعنی دوره ای که در یک فاصله خیلی کوتاه، دو جنگ جهانی بسیار بزرگ با تلفات مالی و انسانی عظیم در آن اتفاق افتاده بود و در تمام دنیا و در سطح کل جامعه بشری، بحث از صلح و وفاق و دوستی و کمک و... مطرح بود و کسی چندان ابراز تردید یا ابراز بدگمانی و بی اعتنایی نمی کرد. همه می گفتند باید کاری بکنیم که جنگ در جهان اتفاق نیفتد. این مسئله پشتوانه ای بود که به لحاظ شرایط روحی آن دوره، فضا را مساعد می کرد که مسایل، ساده و سطحی دیده شود.

سه گزینه ای که مطرح کردند این بود که اگر کشورهای در حال توسعه به هر دلیل آمادگی یا انگیزه برای حل و فصل کردن فرایندهای بعدی - که به انباشت تولید و درآمد و ثروت می انجامد - را ندارند، ما خودمان آمادگی این را داریم که بیاییم و در خدمت این ها باشیم و کمک بکنیم تا جبران مافات هم بشود و ما که سابقه استعمارگری داشتیم، از آن طریق جبران هم کرده باشیم. سرمایه گذاری مستقیم خارجی در این چارچوب معرفی شد که همه فرایندهایی که به راه اندازی ظرفیت های جدید تولید منتهی می شود، به دست خود سرمایه گذاران خارجی به انجام برسد و بعد می گفتند که وقتی این انجام شد، با منطق اقتصادی صرفه به این است که ما از مواد و تجهیزات و نیروی انسانی بومی استفاده کنیم. به این ترتیب، آن ها در فرایند آموختن، از طریق انجام دادن، با تکنولوژی های مدرن هم آشنا می شوند و می توانند بعد از مدتی روی پای خود بایستند.

گزینه دیگری که مطرح کردند این بود که گفتند ما به شما حق می دهیم که چون تجربه تاریخی نسبتاً طولانی استعمارزدگی را پشت سر گذاشته اید به ما بدبین باشید و نخواهید که ما کوچک ترین دخالتی در کارهای شما داشته باشیم. گفتند ما برای این گزینه هم آمادگی داریم و بحث از استقرار خارجی را در این چارچوب معرفی کردند و گفتند ما به صورت ارزی منابعی را در قالب پس اندازهای انباشته شده در اختیار شما قرار می دهیم، شما به هر شکلی که خود صلاح می دانید و در هر زمینه ای که خودتان جزو اولویت هاتشخیص می دهید، سرمایه گذاری کنید.

سرمایه گذاری مشترک را هم به عنوان گزینه ای بین این دو گزینه معرفی کردند. گفتند اگر شما به ما خوش بین نیستید و از طرف دیگر هم ظرفیت ها و توانایی راه اندازی پروژه های جدید سرمایه گذاری را ندارید، ما می توانیم با هم شروع کنیم و بعد از یک مدت وقتی همه چیز به وضعیت متعارف و مطلوب درآمد، می توانیم در مورد آینده اش تصمیم بگیریم.

غربی‌ها می‌گفتند سرمایه‌ه‌ که مثل انسان، روح و ایدئولوژی و جهت‌گیری و غرض و مرض ندارد. این سرمایه از هر جا در اختیار هر کس قرار بگیرد، می‌تواند کارکردهای خود را به همراه داشته باشد. پشتوانه تجربی این ادعایی را هم که مطرح می‌کردند، بر می‌گشت به تجربه طرح مارشال در اروپا.

**متأسفانه در ایران ماشین‌هایی که تولید کالاها و خدمات مورد نیاز جامعه را بر عهده دارند یا بلااستفاده هستند یا زیر ظرفیت تولید می‌کنند و یا با مشکل روبه‌رو هستند، اما ماشین «انگ‌زنی» و از این قبیل با تولید انبوه و سه‌شیفته در حال کار است.**

**می‌گفتند تصور ما این بود که سرمایه خارجی در قالب پس‌اندازهای انباشته شده می‌آید و در کنار سرمایه‌های داخلی قرار می‌گیرد و حالت مکمل آن را دارد، اما در تجربه عملی مشاهده شد که سرمایه خارجی به قصد حل و فصل مشکلات ما وارد کشور نمی‌شود.**

من از این بابت بیش‌تر به این قسمت می‌پردازم که امروز هم متأسفانه با گذشت بیش از ۵۰ سال اگر کسی بخواهد چون و چرا و ابراز تردید بکند و به جنبه‌های دیگر این مسایل نگاه کند، در معرض انواع و اقسام اظهار لطف‌ها قرار می‌گیرد! متأسفانه در ایران ماشین‌هایی که تولید کالاها و خدمات مورد نیاز جامعه را بر عهده دارند یا بلااستفاده هستند یا زیر ظرفیت، تولید می‌کنند و یا با مشکل روبه‌رو هستند، اما ماشین «انگ‌زنی» و از این قبیل با تولید انبوه و سه‌شیفته در حال کار است. یعنی واقعاً هر کسی و در هر سطحی دیگران را به تأمل و تفکر بیش‌تر دعوت کند، باید آماده رویارویی با این برخوردها باشد. ۵۰ سال پیش، روشنفکران و نخله‌ها و رهبران سیاسی کشورهای در حال توسعه که عموماً هم انقلابی بودند و از طریق فرایند مبارزه آزادی‌بخش، مسئولیت برعهده گرفته بودند، احساس می‌کردند که کوچک‌ترین ابراز تردید درباره این مسایل، به معنای به تعویق انداختن انقلاب و جهش پس از آن است، بنابراین با مخالفت‌ها و تردیدها برخورد می‌کردند. واقعاً جای دریغ و تأسف

است که ما امروز هم با همان رویکردها روبه‌رو باشیم، گویی که این تجربه ۵۰ ساله وجود نداشته است. شما در دهه‌های ۶۰ تا ۷۰ می‌بینید که بدون استثنا، هر حرکت آزادی‌بخشی که به پیروزی می‌رسد، اولین اقدامی که انجام می‌دهد، ملی‌سازی سرمایه‌های خارجی است. یعنی در واقع ارزیابی انقلابیون متأخر این بود که سرمایه خارجی نه تنها نتوانست مشکلات ما را حل و فصل کند بلکه مشکلات دیگری پدید آورد و مسایلی چون مهاجرت، روستایی و بحران بی‌کاری و گسترده شدن فقر را در واقع بازتابی از برخورد ساده‌لوحانه با مسئله سرمایه‌گذاری خارجی می‌دانستند. بعد از این که آن احساسات خیلی مثبت اولیه، جای خود را به نهضت و عدالت داد، به تدریج بعضی از نظریه‌پردازان توسعه این ایده را مطرح کردند که ما به جای برخورد حب و بغضی با این مسئله، بررسی کنیم که آن رویه‌ها و کارکردها چگونه پیش رفت که انتظارات ما را برآورده نکرد تا بتوانیم درخ تجربیات بعدی با این مشکل در جایگاه اصلی اش برخورد کنیم. در این جا یک مجموعه‌ای از عناوین و محورها مطرح شد که در واقع به لحاظ روش شناختی در آن مدل به آن توجه نشده بود. مثلاً یکی از مسایلی که آن موقع مطرح شد این بود که می‌گفتند تصور ما این بود که سرمایه خارجی در قالب پس‌اندازهای انباشته شده می‌آید و در کنار سرمایه‌های داخلی قرار می‌گیرد و حالت مکمل آن را دارد، اما در تجربه عملی مشاهده شد که سرمایه خارجی به قصد حل و فصل کردن مشکلات ما وارد کشور نمی‌شود، بلکه به قصد حداکثرسازی سود خودش وارد می‌شود، بنابراین اعتنایی به عرصه‌های نیازهای ما ندارد، بلکه معطوف می‌شود به عرصه‌هایی که به نیازهای صاحبان سرمایه پاسخ می‌دهد.

در این جا دو سازوکار بسیار مهم را شناسایی کردند که نشان می‌داد سرمایه‌گذاری خارجی با این دو سازوکار به هم ریختگی‌ها را بیش‌تر می‌کند و تکمیل‌کننده منابع انباشته شده داخلی نیست. البته این امر تنها مربوط به سرمایه‌گذاری خارجی نیست بلکه به ناتوانی ما در کانالیزه کردن این سرمایه به سمت نیازهایمان نیز مربوط می‌شود. یکی از این دو سازوکار، سازوکار «جذب» و دیگری سازوکار «دفع» است. می‌گویند سرمایه‌های خارجی به محض این که وارد یک کشور توسعه نیافته می‌شود، بخش‌هایی از سرمایه‌های بومی را جذب می‌کند و بخش‌های دیگری از سرمایه‌های بومی را هم به کلی از بین می‌برد. شاید ساده‌ترین سازوکار جذب را بتوان در قالبی که ابتهاج در کتاب خاطراتش مطرح کرده، معرفی کرد. او در کتاب خاطراتش می‌گوید که وقتی بانک شاهی در ایران تأسیس شد، مثلاً گفته شد قرار است که در ایران ۱۰۰ واحد سرمایه‌گذاری کنند، اما به محض این که پنج واحد سرمایه‌های پیش‌بینی شده را وارد ایران کردند، در یک مدت زمان بسیار کوتاهی، از طریق سرمایه‌داران بومی، کل آن سرمایه مورد نیاز پوشش داده شد. دلیل آن هم روشن است؛ در حالی که در کشورهای در حال توسعه، نامنی در همه سیستم‌های نظام اجتماعی موج می‌زند؛ یعنی هم نامنی سیاسی وجود دارد، هم نامنی اقتصادی و هم نامنی اجتماعی، پشت‌سر این سرمایه‌های خارجی انبوهی از پشتیبانی‌های بزرگ سیاسی و اقتصادی و مدیریتی و تکنولوژیکی وجود دارد. علاوه بر این سرمایه‌های خارجی از مجموعه‌ای از تسهیلات



برخوردارند که هر وقت اراده کنند می‌توانند به هر شکلی منابع خود را اعم از سود و سرمایه و یا هر دو از کشور خارج کنند. این محمل بسیار پرجاذبه‌ای می‌شود برای سرمایه‌داران بومی که بیایند و خود را در این فرایند درگیر کنند و به این ترتیب هم از سودش به خاطر موقعیت انحصاری‌اش بهره‌جویند، هم آن تضمین‌ها و تأمین‌ها و تسهیلاتی را که به سرمایه خارجی تعلق می‌گیرد مورد استفاده قرار دهند. البته می‌گوید که به فاصله کوتاهی، حتی همان پنج واحد سرمایه‌ای را هم که آورده بودند برگرداند. کلاً بانک شاهی با سرمایه ایرانی تأسیس نشد و برای مدت‌های طولانی نقش مهم‌ترین عامل توسعه ملی را در ایران بازی کرد که اسنادش هم وجود دارد. شاید درخشان‌ترین سندی که در این زمینه وجود دارد، نامه‌ای است که مرحوم حاج‌امین‌الله به ناصرالدین‌شاه می‌نویسد و در آن جا خیلی مبسوط توضیح می‌دهد که چطور بانک شاهی ریشه سرمایه‌های بومی را در این کشور می‌خشکاند و انواع کمک‌ها را برای استیلای بیش‌تر سرمایه‌های خارجی و به خصوص انگلیس فراهم می‌کند. به بحث اصلی باز گردیم. بحث بر سر این است که مکانیسم جذب، موجب می‌شود که سرمایه‌های خارجی در کنار سرمایه‌های داخلی قرار نگیرند، بلکه سرمایه داخلی هم جذب سرمایه‌های خارجی شوند، بنابراین آن حسابی که ما روی سرمایه‌های بومی می‌کردیم، موضوعیت خود را از دست می‌دهد. مکانیسم دفع سرمایه‌های خارجی هم در برابر سرمایه‌های بومی به این ترتیب است که سرمایه‌های خارجی در هر زمینه‌ای که شروع به فعالیت می‌کنند، در یک اقتصاد توسعه نیافته به سرعت موقعیتی انحصاری می‌یابند چون هم از توان علمی و فنی بالاتر، نیروی کار آموزش‌دیده و ماهر و مدیریت سطح بالا برخوردارند و انبوهی از حمایت‌های قانونی و حقوقی و سیاسی نیز پشت سر آنهاست. به این ترتیب، از طریق این موقعیت انحصاری، فعالیت‌های مشابه بومی به سرعت در معرض ورشکستگی و متلاشی شدن قرار می‌گیرد. بنابراین گفته شد که از این به بعد اگر خواستیم از سرمایه‌های خارجی استفاده کنیم، باید ترتیبات نهادی و سازوکارهایی را تدبیر کنیم که حتماً جلوی این دو سازوکار را بگیرد. اگر نتوانیم این کار را بکنیم، سرمایه‌گذاری خارجی دقیقاً خلاف انتظارات اولیه را محقق می‌کند.

یکی دیگر از مسائلی که به اعتبار سرمایه‌های خارجی مطرح شد این بود که چون انگیزه اصلی و اولیه این سرمایه‌ها، حداکثرسازی سود است، به هیچ وجه حاضر نمی‌شوند خود را به زمینه‌هایی که اقتصاد توسعه نیافته احتیاج دارد محدود کنند. مثلاً در مطالعه‌ای که در اواسط دهه ۱۹۷۰ سازمان ملل متحد انجام داد، مشخص شد که از کل سرمایه‌گذاری‌هایی که در دوره ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا انجام شده، بیش از ۹۰ درصد آن فقط در یک رشته فعالیت بوده است. پس تا زمانی که نتوانسته‌ایم سرمایه‌های خارجی را به زمینه‌هایی که مورد نظر و مورد نیاز ماست هدایت کنیم، این سرمایه‌ها همچون عنصری مشکل‌ساز وارد سیستم می‌شوند؛ مسایل کشورهای پیشرفته را حل می‌کنند، ولی برای ما - اگر مسایل و مشکلات جدیدی تولید نکند - مشکلی را هم حل نخواهد کرد.

یکی از مواردی که ما چندین بار مطرح کرده‌ایم، ولی متأسفانه و علی‌الظاهر زبان‌مان بسیار الکن بوده و نتوانسته‌ایم منظورمان را درست برسانیم این بود که در طی ۱۰ سال گذشته در اقتصاد ایران، تقریباً در همه مواردی که پیش‌بینی شده بود سرمایه‌های خارجی جذب شود، غیر از یک مورد، ما با شکست روبه‌رو شدیم و میزان سرمایه‌های جذب شده نسبت به میزان‌هایی که انتظار داشتیم فاصله بسیار معنی‌داری را نشان می‌دهد. کسانی که به تحلیل این واقعیت می‌پردازند، در واقع مثل اهل ملامتیه می‌آیند خود را ملامت می‌کنند و می‌گویند باید بینیم ما چه اشکالی داریم که آن‌ها به سراغ ما نیامده‌اند و اگر دقت کنید عموماً بحث آن‌ها متمرکز شده روی مسئله امنیت. آن‌ها می‌گویند ما تا امتیازهای کافی، تضمین‌های کافی و امنیت کافی برای سرمایه‌های خارجی برقرار نکنیم، طبیعی است که سرمایه‌ها نمی‌آیند. بنابراین به اسم ایجاد امنیت و اطمینان برای سرمایه‌های خارجی، بحث دادن امتیازها و تصدیق‌های بسیار غیرمتعارف به آن‌ها را مطرح می‌کنند. ما به طور متوسط سالیانه حدود ۱۵

میلیون تن کالا وارد می‌کنیم که مبادی اولیه‌اش خود این کشورها هستند. آن‌ها چه ترسی از ناامنی در ایران دارند، در حالی که به شکل‌های مختلف می‌توانند با ما برخورد کنند. الان آمریکایی‌ها آمده‌اند و در خلیج فارس

تمام تجربه‌های سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ کشورهایی که سرمایه‌های خارجی را جذب کرده‌اند، با فساد غیرمتعارف مالی روبه‌رو بوده‌اند. یعنی تازه آن سرمایه‌ای که جذب شده، از کانالی وارد شده و از کانال دیگری به

حساب‌های خارجی افراد دیگری واریز شده و در آن چیزی به نام افزایش ظرفیت‌های تولید مشاهده نشده است. پس گفته می‌شود از جنبه داخلی ما نمی‌توانیم به شکل منطقی از سرمایه‌های خارجی استفاده کنیم، مگر آن که نهادهای بسیار قدرتمندی برای مبارزه با فساد داشته باشیم، در غیر این صورت وقوع فساد اجتناب‌ناپذیر است. معمولاً ظرفیت‌های نهادی و انسانی و فیزیکی این کشورها نیز اجازه جذب و هضم سالم و توسعه‌ای این سرمایه‌ها را نمی‌دهد. بنابراین کشورهای که در این زمینه تدابیر مناسب نیندیشیده‌اند، استفاده از سرمایه خارجی برای آن‌ها، به جای توسعه، سراب توسعه را پدید می‌آورد.

ما در ایران حتی اگر به همه این ملاحظات هم بی‌توجه بودیم و فقط تجربه‌های دوره پهلوی را مورد توجه قرار می‌دادیم، باز هم مسایل و مشکلاتی که از این ناحیه برای کشورمان ایجاد شده به مراتب کم‌تر از وضعیتی بود که عملاً با آن روبه‌رو هستیم. من یک ارزیابی بسیار اجمالی در این زمینه کرده‌ام که به چند مورد از آن اشاره می‌کنم. براساس مطالعات موجود، در دوره ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ در مجموع ۹۲۲ شرکت خارجی در ایران به ثبت رسیده است. از این تعداد، شرکت ۳۷۱ از آن‌ها در زمینه دلالی و بیمه، ۲۵۱ شرکت در زمینه بازرگانی، رستوران و هتل‌داری و ۲۰۶ مورد دیگر در زمینه ساختمان فعال بوده‌اند و بقیه نیز به عنوان سایرین طبقه‌بندی شده‌اند. واقعاً اگر این تجربه را جلوی روی خودمان بگذاریم، باید از خودمان سؤال کنیم که چه تدبیری

اندیشیده‌ایم که این تجربه تکرار نشود و واقعاً ثبت شرکت‌های خارجی به گونه‌ای کانالیزه شود که خواسته‌ها و انتظارات ما را برآورده کند. من در سمینار نفت هم که در دانشکده‌مان برگزار شد به این نکته - به اعتبار سند برنامه سوم توسعه کشور - اشاره کردم. در سند پیوست برنامه سوم توسعه کشور تصریح شده که در ۱۰ ساله گذشته تجربه جذب سرمایه‌های خارجی در ایران با سه ویژگی همراه بوده است: ۱. برای ما

**مرحوم حاج امین الله به ناصرالدین شاه می‌نویسد و در آن جا خیلی مبسوط توضیح می‌دهد که چطور بانک شاهی ریشه سرمایه‌های بومی را در این کشور خشکاند و انواع کمک‌ها را برای استیلا بیشتر سرمایه‌های خارجی و به خصوص انگلیس فراهم کرد.**

**غربی‌ها برای این که بتوانند به تئوری‌های مارکسیستی پاسخ دهند، ایده امکان‌پذیری جهش را تئوریزه کردند. یعنی گفتند که تحت شرایطی اگر این کشورهای توسعه نیافته از یک سلسله اصول و معیارها تبعیت کنند، می‌توانند مسیرهای طولانی تاریخی را در یک زمان نسبتاً کوتاهی طی کنند.**

لنگر انداخته‌اند و تکان هم نمی‌خورند. آن‌ها اهرم‌های کافی در اختیار دارند تا هر لحظه اراده کنند با ما تسویه حساب کنند، کما این که الان هم با گذشت ۱۰ سال هروقت که حوصله‌شان سر می‌رود و می‌خواهند که با عراق تسویه حسابی بکنند، بدون نگرانی از واکنش دیگران، کار خود را انجام می‌دهند. که همان گونه که به پاناما رفتند و رئیس جمهور آن‌جا را با لباس خواب بیرون کشیدند و گفتند که این بار دوست داریم رئیس جمهور پاناما با قوانین آمریکا محاکمه شود. به هائیتی رفتند و گفتند ما از رئیس جمهوری که شما انتخاب کردید خوش‌مان نیامده است و توصیه می‌کنیم فرد دیگری را انتخاب کنید. زمانی هم که به توصیه آن‌ها گوش ندادند، رفتند و قتل‌عام کردند و آن‌ها را روی صندلی نشانندند و برگشتند. کشورهایی که قاعده بازی را در نظام بین‌المللی این گونه معرفی کرده‌اند، چه هراسی از پدیده ناامنی در یک کشور توسعه نیافته دارد؟

در همین دوره‌ای که گفته می‌شود قدرت‌های بزرگ به خاطر فقدان امنیت وارد کشور ما نمی‌شوند، به ازای هر یک واحد اعلام نیاز به سرمایه خارجی در زمینه نفت، چند ۱۰ برابر داوطلب مطرح می‌شود و ما از بین آن‌ها گزینش می‌کنیم. این که گزینش ما به چه صورت است، بحث دیگری است، ولی براساس یکی از اسنادی که وزارت اقتصاد و دارایی تهیه کرده است، در طی سال‌های برنامه پنج ساله دوم، میزان تعهداتی که ما در زمینه نفت ایجاد کرده‌ایم، بیش از پنج برابر سقفی است که در ضمن برنامه پیش‌بینی شده بود.

از این قبیل ملاحظات متدولوژیک که ناظر بر این است که ما چه چیزهایی را ندیدیم و این که مسئله را بیش از حد ساده بر و بسیط کردیم، چیزی حدود ۲۰ مورد در ادبیات توسعه مطرح شده است که بخش‌هایی از آن برمی‌گردد به اقتضاها و ویژگی‌های سرمایه‌های خارجی و بخشی از آن هم برمی‌گردد به ویژگی‌ها و خصوصیات کشور سرمایه‌پذیر. مثلاً در

بسیار گران تمام شده است؛ یعنی یاداشتی که ما به سرمایه‌های خارجی داده‌ایم حتی با استانداردهای متعارف کشورهای در حال توسعه ضعیف‌تر از ما هم انطباق ندارد و خارجی‌هایی که در ایران سرمایه‌گذاری کرده‌اند، یاداش بسیار بیش‌تری گرفته‌اند.

۲. علاوه بر مورد قبلی، جذب سرمایه‌های خارجی با تحمیل‌های خیلی شدیدی از طرف خارجی‌ها همراه بوده است. به تصریح سند پیوست برنامه سوم، در بسیاری از زمینه‌ها که ظرفیت‌های فیزیکی و انسانی بومی برای انجام بخش‌های زیادی از آن کارها وجود داشته، بنابر تحمیل طرف خارجی ما نتوانسته‌ایم از ظرفیت‌های بومی خودمان استفاده کنیم.

۳. به افزایش معنادار ظرفیت‌های تولیدی کشور منتهی نشده است.

عرض من این بود که سند برنامه، دیگر بیانیه یک حزب سیاسی و یا اطلاعیه یک گروه رادیکال نیست، چیزی است که نظام برنامه‌ریزی و مدیریت توسعه کشور پای آن را امضا کرده و به صورت یک سند رسمی انتشار داده‌اند. حالا که در سند برنامه کشور، با صراحت به این مسئله اشاره شده است و در برنامه سوم هم مجوز‌هایی برای جذب بیش‌تر سرمایه‌های خارجی داده شده، حداقل انتظار این است که بگویند چه تدابیر و تمهیداتی اندیشیده شده که این سه اتفاق نیفتد. به اضافه این که تمام این بحث‌هایی که در این چارچوب مطرح می‌شود، صرفاً و منحصرأ معطوف می‌شود به ملاحظات فنی. ما که داعیه نظامی ایدئولوژیک را داریم باید با همین دقت و وسواس و حساسیت، جنبه‌های ایدئولوژیک قضیه را هم باز کنیم و توضیح بدهیم که بر مبنای چه استنباطی از آموزش‌هایی که در قرآن و سیره پیغمبر اکرم و ائمه بوده ما داریم از این قضیه برای حل و فصل مسایل و مشکلات مان استفاده

می‌کنیم. با کمال تأسف در این زمینه ما ادبیات چندانی نداریم، یعنی از این جنبه واکنش‌هایی نشان داده نشده است. این امر به آن معنی نیست که این مسئله موضوعیت ندارد، من فکر می‌کنم زمینه کاری بسیار جالبی است و هر چه زودتر در این زمینه شروع به کار کنیم، به صلاح آینده کشورمان خواهد بود.

وقتی شما به انقلاب مشروطیت باز می‌گردید، می‌بینید که استفاده از

کالا‌های خارجی به شکل‌های مختلف حرام شده است. حتی بعضی از مراجع بزرگ آن دوره حکم بر حرام بودن مطالعه برخی از قرآن‌های خاص را داده‌اند. یعنی گفته‌اند به حکم این که ما در ایران چاپخانه نداریم و این قرآن باید برود در جاهایی که آن‌ها رویکرد

استیلاجویانه را به ما دارند چاپ شود و این طوری آن‌ها تقویت می‌شوند، خواندن این قرآن‌ها جایز نیست. در مورد لباس به همین شکل، دستورهای متعددی وجود دارد. ما هم اگر بتوانیم مسئله را به همان صورت که هست مطرح کنیم، باید انتظار داشته باشیم واکنش‌هایی در حوزه نگرش‌های ایدئولوژیک نسبت به این قضیه وجود داشته باشد و حد و مرزی تعیین شود.

استقرای خارجی در ایران و در دوره بعد از جنگ از موضع «اَکَلِ مِیْتَه» توجیه شد. یعنی به ما گفتند چون امنیت کشور در خطر است؛ چون اشتغال‌زایی با مشکلات و موانع روبه‌رو است و منابع داخلی مان نمی‌تواند جواب‌گو باشد، پس به حکم اضطرار باید از خارج وام بگیریم. الان آن چیزی که از موضع اکل میته شروع شد، جزو مسلمات و بدیهیات و لوام حتمی درآمده و هیچ نگرانی از این بابت مشاهده نمی‌شود. در حالی که جا دارد به همان نسبتی که جنبه فنی قضیه مورد بررسی قرار می‌گیرد، در مورد این جنبه هم بحث جدی انجام گرفته و نسبت‌مان با نگرش‌ها و موازین و اصول دینی هم مشخص شود و این چیزی است که حداقل بنده خیلی ندیده‌ام، اگر جسارت نکنم و نگویم که اصلاً ندیده‌ام.

■ برتری تولیدات و امکانات خارجی در مقایسه با تولیدات داخلی نظیر ماشین‌های سواری، نیروگاه‌های تولید برق، کامپیوتر، سخت‌افزار و نرم‌افزار، امکانات مخابرات و سایر وسایل برقی، مواد جدید الیاف و پلیمرها، ماهواره و جراحی‌های روی بدن انسان، دست‌کاری‌های ژنتیکی در گیاهان، حیوانات و... را چگونه توجیه می‌کنید؟

□ معمولاً مسایل اقتصادی را در سه سطح تحلیل می‌کنند: یکی سطح خرد است؛ یعنی این که یک فرد معین یا یک خانوار معین و یا یک کارخانه معین با مسایل اقتصادی چطور برخورد می‌کند. یکی سطح کلان است که آن‌جا با متغیرهای کلان روبه‌رو هستیم و یکی هم سطح توسعه است.

**طی ۱۰ سال گذشته در اقتصاد ایران، تقریباً در همه مواردی که پیش‌بینی شده بود سرمایه‌های خارجی جذب نشود، غیر از یک مورد، ما با شکست روبه‌رو شدیم و میزان سرمایه‌های جذب شده نسبت به میزان‌هایی که انتظار داشتیم فاصله بسیار معنی‌داری را نشان می‌دهد.**

**در همین دوره‌ای که گفته می‌شود قدرت‌های بزرگ به خاطر فقدان امنیت وارد کشور ما نمی‌شوند، به ازای هر یک واحد اعلام نیاز به سرمایه خارجی در زمینه نفت، چند ۱۰ برابر داوطلب مطرح می‌شود و ما از بین آن‌ها گزینش می‌کنیم.**

در سطح خرد کسی شایسته نکوهش نیست، برای این که منطبق رفتاری سطح خرد این است که فرد روی هر کالایی که قیمت کم تر و کیفیت بالاتری داشت، حساب کند. اما آنهایی که متولیان سطح کلان کشور و مسایل توسعه ملی هستند، بایستی تدابیری بیندیشند که رفتارها و الگوی رفتاری و ملاحظات انگیزشی سطح خرد به گونه‌ای کانالیزه شود که با اهداف کلان و توسعه ملی همسو شود. مثلاً برای پی بردن به تفاوت سطح‌های خرد و کلان، فرض بفرمایید الان در ایران تا کوچک‌ترین اختلالی در خزانه دولت پدید می‌آید، عده‌ای به فکر مظلومی می‌افتند که به مصرف‌کننده محترم روا داشته می‌شود. آن‌ها می‌گویند تا چه موقع مصرف‌کنندگان خودروهای کم کیفیت، بسیار گران، آلوده‌کننده و از این قبیل را مصرف کنند؟ چرا اجازه نمی‌دهید که دروازه‌ها باز شود و

تداوم روبرو به بهبود تضمین شود. بحث بر سر این است که آیا ما در یک سفره ارزی بی‌انتها نشسته‌ایم که بتوانیم ملاحظات سطح خود را بی‌محابا پاسخ دهیم؟ روشن است که این طور نیست، بنابراین در این جا باید آن تدابیر سنجیده شود. این جاست که دانش، بصیرت، تجربه و علم به خدمت گرفته می‌شود. در واقع به برخی از امیال، مهار زده می‌شود؛ نیازها اولویت‌گذاری می‌شود و ترتیبات نهادی به گونه‌ای سامان‌دهی می‌شود که ما بتوانیم به تدریج ضعف‌ها و نارسایی‌ها را از میان ببریم تا بتوانیم پایداری را در عرصه‌های مختلف جامعه تضمین کنیم.

درست است که ما به کالاها و سرمایه‌های خارجی، نیاز داریم و در زمینه‌هایی تولید داخلی در مقایسه با تولیدات خارجی، کیفیت پایین‌تر و قیمت بالاتر دارد، ولی اقتصاددان‌های توسعه می‌گویند شما علاوه بر آن

**در مطالعه‌ای که در اواسط دهه ۱۹۷۰ سازمان ملل متحد انجام داد، مشخص شد که از کل سرمایه‌گذاری‌هایی که در دوره ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا انجام شده، بیش از ۹۰ درصد آن فقط در یک رشته فعالیت بوده است.**

**در دوره ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ در مجموع ۹۷۲ شرکت خارجی در ایران به ثبت رسیده است. از این تعداد، شرکت ۳۷۱ از آن‌ها در زمینه دلالی و بیمه، ۲۵۱ شرکت در زمینه بازرگانی، رستوران و هتل‌داری و ۲۰۶ مورد دیگر در زمینه ساختمان فعال بوده‌اند و بقیه نیز به عنوان سایرین طبقه‌بندی شده‌اند.**

که سطح بحث را تفکیک می‌کنید و ملاحظاتش را در نظر می‌گیرید، باید افقش را هم مورد توجه قرار دهید. بحث بر سر این است که ما در کوتاه‌مدت نیازمند بسیاری از مواردی هستیم که در داخل قادر به تولید آن‌ها نیستیم، اما سؤال این جاست که آیا قرار است این فرایند ابدی شود یا این که باید روزی به حدنصابی از توانایی‌ها دست پیدا کنیم؟ این همان مرحله و مسیری است که تمام کشورهای پیشرفته از آن عبور کرده‌اند.

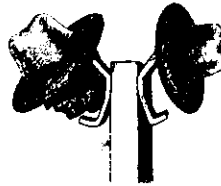
به یاد دارم هنگامی که در تهران به دبستان می‌رفتم، چه در خانواده، چه در بین همکلاسی‌ها و چه در بین بچه‌های محل، هر وقت می‌خواستند کالایی را به نهایت بی‌کیفیتی و بنجلی تشبیه بکنند، می‌گفتند ژاپنی است. این چه پیامی برای ما دارد؟ پیام آن این است که ژاپن یک شبه به توانمندی امروز خود نرسیده است و تدابیری در سطوح کلان و توسعه در پیش گرفته و در واقع فرایند را به گونه‌ای هدایت کرده که بنگاه تولیدی به صرفه خود دیده که برود به سمت ابداع و نوآوری و به حداقل رساندن ضایعات. ما اگر می‌خواهیم مشکل را حل کنیم، باید از این زاویه آن را حل کنیم و گرنه رویکرد رقابت با آن‌ها نه در توان ما هست و نه قابل دوام است. با مثال من در مورد ژاپن شما ذهن‌تان را برگردانید به ۴۰-۳۰ سال گذشته. در همین تهران ۱۰ سال بعد دیگر این طور نبود، آن موقع اگر می‌خواستند کالایی را به بنجلی تشبیه کنند، می‌گفتند کره‌ای است. ۱۰ سال بعد قرعه به نام

خودروهایی با کیفیت، ارزان و همسو با محیط زیست وارد شود؟ این حرف را اگر یک فرد یا یک خانواده و یا یک بنگاه بزنند، متین است، اما در دید کلان، ما الان در ایران چیزی حدود ۳/۵ میلیون خودرو داریم در انواع و اقسام که قیمت آن‌ها از چیزی حدود ۴-۵ هزار دلار یا کمی کمتر است تا خودروهای بسیار پیچیده فنی که بیش از ۱۰۰ هزار دلار هم قیمت دارند. اگر ما متوسط قیمت آن‌ها را ۱۰ هزار دلار بگیریم، قیمت کل این ۳/۵ میلیون خودرو ۳۵ میلیارد دلار است. اگر نرخ استهلاک را ۱۰ درصد در نظر بگیریم، معنای آن این است که در سطح کلان ما برای این که فقط نگهداشت سطح بکنیم، به گونه‌ای که اوضاع از وضع موجود بدتر نشود - که در همین وضع موجود هم اسناد برنامه‌های توسعه کشور وضعیت نامطلوبی را نشان می‌دهند - باید سالیانه ۳/۵ میلیارد دلار کنار بگذاریم برای این که اوضاع از چیزی که هست - فقط در زمینه خودرو - بدتر نشود. اما واقعیت این است که نگرانی یا کاستی و یا کمبودها فقط در زمینه خودرو نیست، صدها کالای دیگر هم وجود دارد که به همین ترتیب است.

بحث بر سر این است که اگر ما برویم به سمت پاسخ‌گویی به خواسته‌هایی که در سطح خرد مطرح می‌شود، این رقم قابل دوام است یا نه؟ در واقع یکی از اندیشه‌های مهم توسعه پایدار همین است. می‌گویند رویه‌ها و سیاست‌ها را باید به گونه‌ای سازمان‌دهی کنیم که استمرار و



کالاهای چینی افتاد. امروز به نام کالاهای ترکیه و اندونزی و تایلند و... است. معنای آن این است که آن کشورها در حال گذراندن این مسیر هستند و در این فرایند، بخشی از بار هزینه پیشرفت خود را می‌اندازند روی دوش کشورهای دیگر. مثلاً گفته می‌شود یکی از مهم‌ترین عوامل برای پیشرفت جهشی ژاپن، جنگ کره بود. برای آمریکایی‌ها بسیار گران تمام می‌شد که بسیاری از کالاهای ابتدایی را با طی مسافت چند هزار مایلی از آمریکا بردارند و بیاورند. منتها مدیریت توسعه آن‌ها هوشمند بود و از این موقعیت، بسیار خوب استفاده کرد. کما این که بعدها کره‌ای‌ها از این فرصت در جنگ ویتنام استفاده کردند. ترکیه بخش مهمی از مسایل خود را در جنگ



ایدئولوژیکی دوره جنگ سرد کنار رفت - می‌بینید ژاپن، کره، تایوان و چه دیگران از اصولی پیروی کردند که مهم‌ترین محور آن‌ها پایبندی افراطی به هویت بومی (ناسیونالیسم اقتصادی) و پایبندی به ملاحظات معطوف به عدالت اجتماعی بود. شاید برای شما تعجب آور باشد که اسناد جدیدی که منتشر شده - حتی از طرف صندوق بین‌المللی پول یا بانک جهانی - تصریح می‌کند به این که ژاپن، کره، تایوان و... نقطه شروع اصلاحات خود را با یک رویکرد بسیار رادیکال به موضوع توزیع عادلانه درآمدها و ثروت‌ها شروع کردند. این امر واقعاً تکان‌دهنده و حیرت‌انگیز است. به آمارهای مثلاً ضریب جیمی در ژاپن، کره و یا تایوان همین الان هم که نگاه می‌کنید، می‌بینید که ضریب جیمی در این کشورها جزو پایین‌ترین‌ها در سطح جهان است.

از جنبه داخلی ما نمی‌توانیم به شکل منطقی از سرمایه‌های خارجی استفاده کنیم، مگر آن که نهادهای بسیار قدرتمندی برای مبارزه با فساد داشته باشیم، در غیر این صورت وقوع فساد اجتناب‌ناپذیر است.

به یاد دارم هنگامی که در تهران به دبستان می‌رفتم، چه در خانواده، چه در بین همکلاسی‌ها و چه در بین بچه‌های محل، هر وقت می‌خواستند کالایی را به نهایت بی‌کیفیتی و بُنجلی تشبیه بکنند، می‌گفتند ژاپنی است. این چه پیامی برای ما دارد؟

این ضریب بین صفر تا یک است و هر چقدر که به صفر نزدیک شود، نشان‌دهنده عادلانه‌تر بودن توزیع ثروت است و هر چه به سمت ناعادلانه‌تر بودن می‌رود، به یک می‌رسد. در هنگامی که به یک می‌رسد، نشان‌دهنده نابرابری مطلق است. از آنجا که رد می‌شود به اصطلاح وارد هر چه که در آن کشور در سال‌های آخر رژیم پهلوی، از منظر نحوه توزیع ثروت و نابرابری، بیشترین فاصله را داشتند که ایران دستخوش تحولات اساسی اقتصادی و اجتماعی شد. یعنی از ۵/۳ که می‌گذرد به سمت پایین‌تر اجتماعی و اقتصادی می‌رسد.

ضریب جیمی در سال‌های ۵۵-۵۶ حدود ۵۰ بوده است. با همه کارهایی که در پیروزی انقلاب در این زمینه صورت گرفت به حول و حوش ۴۱ یا ۴۲ صدم رسید. یعنی هنوز هم فاصله بسیار زیادی از انقلاب را در ایران نگاه کنید؛ مثلاً در مورد توزیع کشور در سطح ملی و حقوق کارمندان، حداقل حقوق و دستمزد کارگری و همه تمهیداتی که بعد از انقلاب تدارک دیده شد، ضریب جیمی در ایران به چیزی حدود ۴۲ یا ۴۳ صدم رسانده است. ضریب جیمی در کره و تایوان همین الان زیر ۳ است؛ یعنی به شدت به سمت برابری کامل متمایل است. تجربه توسعه ژاپن گفته می‌شود اولین کاری که مدیریت توسعه ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم کرد این بود که تمام قله‌های اقتصادی و اجتماعی را صاف کرد. عرصه‌هایی که غیر

ایران و عراق حل کرد، یعنی بار هزینه‌های پیشرفت خود را انداخت روی دوش ما. برای ما هم بعد از فروپاشی شوروی سابق و آزاد شدن جمهوری‌های آسیای میانه، یک فرصتی پدید آمد، اما چون ما خود را برای استفاده درست از این فرصت، آماده نکرده بودیم آن را از دست دادیم. کما این که بسیاری از فرصت‌های دیگر را هم از دست دادیم. بنابراین مسیر صحیح آن است. حالا این که ما نتوانسته‌ایم این مسیر را طی کنیم، واقعاً باید به صورت یک رویکرد چند رشته‌ای بیاییم برویم در حوزه سیاست، فرهنگ، اقتصاد، اجتماعات و... و ببینیم در هر کدام چه مشکلاتی داشته‌ایم که نگذاشته این فرایند به شکل صحیح و سالم طی شود و در آن موضع با مشکل برخورد کنیم.

■ در رابطه با این مدعا که سرمایه‌گذاری خارجی در کشور توسعه نیافته، عمدتاً موجب افزایش ظرفیت تولید نشده، برخی تجربه موفق ژاپن یا کشورهای مانند کره جنوبی و سنگاپور را مطرح می‌کنند که نتوانسته‌اند شکل صحیح سرمایه‌گذاری خارجی را مدیریت کنند؛ آیا ما نمی‌توانیم این تجربه‌ها را تکرار کنیم؟

□ این نمونه‌ها و سایر موارد در ادبیات توسعه، به عنوان تجربه‌های بسیار فعال و خردورزانه با سرمایه‌های خارجی مطرح هستند. یعنی شما از دوره بعد از فروپاشی شوروی سابق - که آن ملاحظات تبلیغاتی -

داشته باشد که ورود و خروج هر کدام از این‌ها از بازار هیچ اختلالی ایجاد نکند.

به بحث قبلی باز گردیم؛ بنابراین یکی از چیزهایی که با ملاحظات ایدئولوژیکی ما هم کاملاً سازگار است و متأسفانه ما چه در زمینه مطالعات تجربی و چه در زمینه نظریه‌پردازی در زمینه توسعه از ترس همان

انگ‌زنی‌ها می‌ترسیم که به صراحت درباره‌اش صحبت کنیم، این است که اگر شرایط اولیه در یک کادر و فضای رقابتی و برابر نباشد، توسعه با مشکلات بسیار اساسی و هزینه‌های بسیار سنگین روبه‌رو خواهد شد و این چیزی است که جزو مسلمات گرفته می‌شود، ولی شاید از فرط بدبختی بودن این‌قدر مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد. مسئله بعدی ناسیونالیسم اقتصادی است. الان در مورد تجربه ژاپن، ده‌ها کتاب بسیار عالی به زبان فارسی در دسترس است که نشان می‌دهد ژاپنی‌ها برای حمایت و دفاع از تولیدات ملی و بومی خود سرازیا نمی‌شناسند و انبوهی از مقام‌های داخلی و خارجی را بر سر راه کالاهای خارجی ردیف کرده‌اند.

در دوره‌ای که مذاکرات دورا روگونه داشت مراحل نهایی خود را طی می‌کرد، تا به تشکیل W.T.O (سازمان تجارت جهانی) منتهی شود، آمریکایی‌ها فشار بسیاری به ژاپنی‌ها آوردند برای این‌که دروزده‌هایشان به‌روزی برنج آمریکایی را باز کنند. فشار زیادی می‌آوردند و می‌گفتند ما در ظاهر نمی‌توانیم هیچ خطایی در چارچوب قواعد گات از شما بگیریم، اما عملاً برنج آمریکایی در بازار ژاپن راه پیدا نمی‌کند. می‌گفتند برنج‌های ما هم به مراتب با کیفیت‌تر است و هم قیمت تمام شده‌اش برای مصرف‌کنندگان ژاپنی — برنج ژاپنی است. ژاپنی‌ها بسیار مبارزه کردند، اما چون آمریکا تهدید کرد که ما جلوی صادرات شما را خواهیم گرفت و سهم بزرگی از صادرات ژاپن به بازار آمریکا بود، آن‌ها نیز تسلیم شدند. تسلیم شدند، اما به دلیل همین تسلیم، نخست‌وزیر آمد و از ملت عذرخواهی

کرد و استعفا داد. گفت من این را امضا کردم، ولی از این به بعد دیگر صلاحیت داشتن مسئولیت را ندارم. یعنی در ژاپن، در دوره‌ای که بحث از جهانی شدن بود، این همه غیرتمندی نسبت به اقتصاد ملی وجود داشت. من چون تصادفی این موضوع را دنبال کردم، دیدم این‌ها به‌طور کنترل

مولد بودند از میان برد و آن‌ها را به صورت عادلانه توزیع کرد.

ضرب جیمی در ایران تا سال‌های ۶۴-۶۳ تقریباً در حدود ۴۲ بود. بعد از این تاریخ و بعد از شوک اول نفتی، این مقدار به سمت بالا حرکت کرده و از آن به بعد حول و حوش ۵۴ نوسان دارد. نکته‌ای می‌خواهم عرض کنم که تا زمانی که توزیع ثروت و قدرت و منزلت عادلانه نشود، اساساً رقابت هم

معنی نخواهد داشت. در واقع گفته می‌شود اگر ما برخورد رادیکال با قلّه‌هایی ثروت و درآمد نداشته باشیم، رقابت‌پذیری را در سطح ملی ممتنع کرده‌ایم و بنابراین همه دستاوردهای مثبتی که برای آن رقابت‌پذیری تصور می‌کنید، موضوعیت خود را از دست می‌دهد.

یک نکته بسیار جالب و بدیهی را خانم رایبسون در کتاب «فلسفه اقتصادی» مورد توجه قرار داده که واقعاً من هم به این صورت به آن توجه نکرده بودم. بحث ایشان این است که هر تئوری اقتصادی برای این‌که ارزش علمی داشته باشد، باید دو نوع سازگاری داشته باشد که اصطلاحاً به آن‌ها «سازگاری درونی» و «سازگاری بیرونی» می‌گویند. سازگاری درونی یعنی این‌که اجزای این پیکره تئوری در درون خود تناقض نداشته باشد و بخشی بخش دیگر را نقض نکند. سازگاری بیرونی هم یعنی این‌که پیش‌بینی‌های آن با واقعیات خارجی انطباق پیدا کند. ایشان می‌گویند شما به تئوری اقتصاد بازار که نگاه می‌کنید می‌بینید که سازگاری درونی را در سطح بسیار بالایی دارد، اما مشکل در سازگاری‌اش با سازگاری بیرونی است؛ یعنی در انطباق با واقعیات خارجی مشکل پیدا می‌کند. بعد می‌گوید فلسفه این‌که این تئوری در سطح بسیار بالایی از سازگاری درونی قرار دارد، این است که نقطه عزمیت تحلیل‌های تئوریک خود را ذره‌ای بودن عاملان اقتصادی و همگن بودن آن‌ها قرار داده و می‌گوید به این اعتبار باید بگوییم که تئوری اقتصاد بازار،



کمونیستی‌ترین نظریه‌ای است که در زمینه اقتصاد ارایه شده است. به این معنا که شما به اصول اقتصاد بازار که نگاه کنید می‌بینید که پیش‌فرض‌هایی را مطرح می‌کند؛ مثلاً می‌گوید بی‌نهایت عرضه‌کننده و بی‌نهایت تقاضاکننده با سقف قدرت و یا توانایی هم‌تراز و همگن وجود

**ما که داعیه نظامی  
ایدئولوژیک را داریم باید با  
همین دقت و وسواس و  
حساسیت، جنبه‌های  
ایدئولوژیکی قضیه را هم  
باز کنیم و توضیح بدهیم  
که بر مبنای چه استنباطی  
از آموزش‌هایی که در قرآن و  
سیره پیغمبر اکرم و ائمه  
بوده ما داریم از این قضیه  
برای حل و فصل مسایل و  
مشکلات مان استفاده  
می‌کنیم.**

**به تصریح سند پیوست  
برنامه سوم، در بسیاری از  
زمینه‌ها که ظرفیت‌های  
فیزیکی و انسانی بومی برای  
انجام بخش‌های زیادی از آن  
کارها وجود داشته، بنابر  
تحمیل طرف خارجی ما  
نتوانسته‌ایم از ظرفیت‌های  
بومی خودمان استفاده کنیم.**

شده، به مقداری از برنج‌های آمریکایی اجازه ورود دادند و بعد به فاصله دو سه ماه بعد یکدفعه یک موج تبلیغاتی راه انداختند که گرسنگی در آفریقا بیداد می‌کند و ما باید برویم به کمک آفریقایی‌ها و تقریباً همه آن برنج‌های آمریکایی را که وارد کشور شده بود با همان بسته‌بندی به آفریقا فرستادند. منطق آن‌ها این بود که تولید محصولات کشاورزی را مانع نباشد به عنوان یک پدیده صرفاً اقتصادی در نظر بگیریم، بلکه ملاحظات زیست محیطی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی هم در کنار ملاحظات اقتصادی دارد. می‌گفتند در سطح کلان به صلاح اقتصاد ژاپن است که برنج‌های کم‌کیفیت‌تر و به شدت گران‌تر ژاپنی را مصرف کند. ناسیونالیسم اقتصادی در ژاپن تا همین امروز هم به همین اندازه است.

افزون بر این ناسیونالیسم، آن‌ها تجربه‌های مهمی در زمینه کنترل امیال و هوس‌های گروه‌های ثروتمند داشتند که خود بحث بسیار جالبی دارد. ما باید در تجربه نگاه‌های بیرونی نیز سعی کنیم همه جوانب قضیه را در نظر بگیریم. عطف همه توجهات به یک جنبه از مجموعه جنبه‌های موجود، گاهی ما را از دریافت درست مسائل دور می‌کند. در این سیستم نیز قلّه‌های ثروت وجود دارد، اما آن‌ها را شما به عنوان قلّه‌های ثروت نمی‌توانید در نظر بگیرید، چون مالکیت سهام آن به شدت ذره‌ای است، یعنی توزیع سهامداران در آن‌جا بسیار گسترده است. افزون بر این در کلان می‌گویند که سهم طبقات متوسط از کل جمعیت ژاپن در تملک سهام، چیزی حول و حوش ۹۰ درصد است. یعنی کسانی که بسیار دارا یا بسیار نادار هستند، اقلیت بسیار ناچیزی از آن جامعه را تشکیل می‌دهند. به اضافه این که ترتیبات نهادی در آن‌جا به گونه‌ای است که آن قلّه‌های ثروت نفع خود را در آن می‌بینند که در تولید کانالیزه شوند، درست عکس شرایط اقتصادی ما که قلّه‌های ثروت نفع خود را در این می‌بینند که سرمایه‌های خود را از کشور خارج کنند و یا اگر نمی‌کنند، آن را در کشور در فعالیت‌های رانت‌جویانه و سوداگرانه به جریان بیندازند؛ یعنی نسبتی با تولید برقرار نمی‌کنند. ما

نمی‌توانیم شرایط خود را مقایسه کنیم با آن‌جا که در واقع هر سرمایه‌ای که با تولید بخشی از کالاها یا خدمات مورد نیاز جامعه فاصله بگیرد، تهدید به بلعیده شدن کامل از طرف دولت شود. درست برخلاف این‌جا که اتفاقاً هر بخش از سرمایه‌هایی که بگرایش به فعالیت‌های مولد نشان دهند، در

معرض چنین تهدیدهایی قرار می‌گیرند.

■ آیا می‌توان جناح خاصی در ایران را حامی سرمایه‌گذاری مسقیم خارجی دانست؟

□ نسبت دادن یک دیدگاه مشخص به یک فرد و یا یک گروه مشخص در ایران واقعاً خیلی مشکل است. ماقبل از این که نرخ دلار را در ایران

شناور کنیم، این اصول و موازین اولیه و بنیادی را در دیدگاه‌ها شناور کردیم. نتیجه آن هم این می‌شود که در نظام سیاست‌گذاری با شرایطی غیرمتعارف روبه‌رو هستیم. یعنی این شرایط باعث شده در دولتی که به

رادیکالیسم اشتها دارد، کسانی حضور دارند که هیچ مبنایی با اصول و دیدگاه‌هایشان نمی‌بینند که در دولت دیگری که جهت‌گیری‌های دقیقاً عکس این را دارد حضور داشته باشند.

برای مثال اگر شما به جهت‌گیری‌های آقای خاتمی در فرایند نهایی شدن طرح سامان‌دهی دقت کنید، می‌بینید که ایشان صراحتاً گفتند که برای ما اصل و محور عدالت اجتماعی است و حتی تصریح کردند که هرگاه تعارضی بین رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی پدید بیاید، دولت به نفع عدالت اجتماعی موضع‌گیری می‌کند، ولو این که هزینه‌هایی در زمینه رشد اقتصادی هم بکند. البته شواهد تجربی موجود در دنیا نشان دهنده این است که اتفاقاً رشد پایدار، رشدی است که در یک بسته عادلانه شکل بگیرد. یعنی معمولاً چنین تناقض و تعارضی، ظاهر نمی‌شود، ولی ایشان فرموده بودند که حتی اگر چنین تعارض و تناقضی موضوعیت پیدا کند، اولویت را به عدالت اجتماعی می‌دهیم. اما این که در عمل چه اتفاق‌هایی می‌افتد، این بحث دیگری است. ولی این

مواضع رسماً اعلام شده ایشان این است.

در ادبیات توسعه، الان به یک اعتبار، کل نگرش‌ها را به مسئله توسعه در دو گروه طبقه‌بندی می‌کنند: ۱. گروهی که مهم‌ترین تنگنای توسعه را سرمایه فیزیکی می‌دانند و معتقدند که اگر سرمایه‌های فیزیکی فراهم

## سهم طبقات متوسط

### از کل جمعیت ژاپن

### در تملک سهام،

### چیزی حول و حوش

### ۹۰ درصد است.

## یعنی کسانی که بسیار

### دارا یا بسیار نادار

## هستند، اقلیت بسیار

### ناچیزی از آن جامعه را

### تشکیل می‌دهند.

## الان در مورد تجربه ژاپن،

### دهها کتاب بسیار عالی

### به زبان فارسی در دسترس

### است که نشان می‌دهد

### ژاپنی‌ها برای حمایت

### و دفاع از تولیدات ملی

### و بومی خود سرازیا

### نمی‌شناسند و انبوهی

### از موانع داخلی و خارجی را

### بر سر راه کالاهای خارجی

### ردیف کرده‌اند.



شود، بستر برای رفتن به سمت توسعه آماده است و مشکلی وجود ندارد؛ ۲. در برابر این‌ها گروه دومی وجود دارند که با استناد به شواهد تجربی بی‌شمار و با توجه به ملاحظات روان‌شناختی خاص خودشان به روشنی نشان می‌دهند که برای جامعه‌ای که شناخت عالمانه‌ای از مسایل خود دارد و ترتیبات نهادی مناسبی دارد، نظام پاداش اقتصادی - اجتماعی مناسبی دارد و... کمبود سرمایه‌های فیزیکی به هیچ‌وجه مانع عمده‌ای نیست. در عین این که برای کشوری که این ویژگی‌های نرم‌افزاری را نداشته باشد، وفور سرمایه‌های فیزیکی راهگشا نیست. اتفاقاً جالب این است که مثال استاندارد می‌دهد که این‌ها در مورد گروه اخیر می‌زنند، کشورهای نفتی هستند. می‌گویند کشورهای نفتی در فاصله سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۲ - یعنی یک دوره ۱۰ ساله -

درآمدهای ارزی‌شان از محل صدور نفت یک دفعه ۲۰ برابر افزایش پیدا کرد، ولی این افزایش ۲۰ برابری درآمدها که برای این‌ها شرایط ایده‌آل و رویایی را فراهم کرده بود، چون با شناخت عالمانه و ترتیبات نهادی مناسب و نظام پاداش اقتصادی و اجتماعی مناسب همراه نبود، نه تنها چندان راهگشا نشد بلکه مسایل و مشکلات آن‌ها را به مراتب پیچیده‌تر هم کرد. در حالی که بسیاری از کشورهایی که به آن جنبه‌ها پرداختند توانستند مشکلات خود را به خوبی حل و فصل کنند.

آقای خاتمی در مبارزات دوره قبل ریاست جمهوری‌شان گرایش‌هایی که مطرح کردند، دقیقاً انطباق داشت با گروه دوم. یعنی وقتی که ایشان بحث توسعه سیاسی را مطرح کردند، در واقع معنای توسعه سیاسی این است

که یک سیستم کنترل نظارت مدنی، یک دولت پاسخ‌گو و یک نظام متکی به قانون در همه عرصه‌های حیات اجتماعی شکل می‌گیرد. ما هم معتقدیم که توسعه ملی دقیقاً از همین مسیرها می‌گذرد. وجه دیگری که آقای خاتمی مطرح کردند این بود که گفتند توسعه سیاسی اولویت دارد، اما جهت‌گیری محوری ما توسعه همه‌جانبه است. یکی از گله‌مندی‌های بزرگی که ما در چندساله اخیر داشته‌ایم این است که رویکرد توسعه همه‌جانبه در جهت‌گیری‌ها و سیاست‌های اقتصادی در حد تناسب و اقتضات شرایط ایران - بعد از آن تجربه تلخ شکست خورده تعدیل ساختاری - وجود نداشته است. ما آن موقع بنا بر تجربیات دیگری که در کشورهای دیگر و همین‌طور در مورد خود ایران وجود داشت. مطرح می‌کردیم و الان هم می‌کنیم که زیرسیستم‌های نظام اجتماعی، تفکیکی قراردادی دارند. آن چیزی که در واقعیت خارجی متبلور است و منعکس می‌شود، برآیندی است از همه این نیروها و بنا بر این ما نمی‌توانیم راجع به توسعه سیاسی فکر کنیم بدون این که نسبت‌مان را با توسعه اقتصادی

مشخص کرده باشیم. این اشتباه بزرگ تئوریک در دوره تعدیل ساختاری به شکل دیگری اتفاق افتاده بود؛ یعنی آن‌جا ملاحظات توسعه سیاسی کنار گذاشته شده بود و تصور می‌شد که مثلاً از طریق پرداختن افراطی به مسایل اقتصادی، امکان حل و فصل اختلافات وجود دارد. در این دوره ما با کمال تأسف مقدراتی نزدیک شده‌ایم به این طرف؛ و ام‌این یعنی به جنبه‌های معطوف به توسعه سیاسی زیاد توجه شد، اما به رعایت تناسب و اقتضات این دستاوردها در حوزه اقتصادی عنایت کافی نشد.

من معتقدم روشنفکران و نخبگانی که از رویکرد اصلاحات در کادر توسعه همه‌جانبه دفاع می‌کنند، باید این تنگنای تئوریک را برطرف کنند. در واقع نسبت و نحوه تعامل بین زیرسیستم‌ها در فرایند توسعه باید مشخص شود. دیگر این که به نظر من منشأ گرایش‌های عملی که به رویه‌های تجربه شده‌ای مثل خصوصی‌سازی و سرمایه‌گذاری خارجی و از این قبیل منتهی می‌شود، این است که رابطه بین آزادی سیاسی و آزادی اقتصادی به شکل متین و قابل دفاعی تئوریزه نشده است.

من در سخنانم سعی کردم این را نشان دهم که به لحاظ فنی، سرمایه‌گذاری خارجی یا خصوصی‌سازی یا آزادسازی تجاری و از این قبیل، به خودی خود، نه خوب است و نه بد؛ این شرایط ماست که معین می‌کند ما می‌توانیم از این ابزار، خوب استفاده کنیم یا نه؟ یکی از وجوه مهم این قضیه این است که بعضی از دوستان ما بنا بر سنت اقتصاددانان نئوکلاسیک تصور می‌کنند که راه دستیابی آزادی سیاسی از آزادی اقتصادی عبور می‌کند که این اشتباه بسیار بزرگ و فاحشی است. تا زمانی که نهادهای مدنی شکل نگرفته‌اند و سیستم‌های کنترل و نظارت اجتماعی در قدرت، نهادینه نشده، رویکردها معطوف به آزادی اقتصادی، سیستم را به سمت تسلب سیاسی می‌کشاند. این امر، هم شواهد بی‌شمار تاریخی در ایران و نیز کشورهای دیگر دارد.

من فکر می‌کنم یکی از زمینه‌هایی که رویکرد اصلاحات در ایران در آن با خلاء تئوریک روبه‌روست، همین مسئله است. باید بحث در این زمینه‌ها بیش‌تر شود و ان‌شاء‌الله با تجربیاتی که در این چهار ساله داشته‌ایم و هزینه‌هایی که جامعه پرداخته - که مهم‌ترین آن از دست دادن زمان بسیار مهمی بود - در سال‌های آینده قدم‌هایی را به جلو برداریم.

## بعد از فروپاشی شوروی می‌بینید که ژاپن، کره، تایوان و دیگران از اصولی پیروی کردند که مهم‌ترین محور آن‌ها پایبندی افراطی به هویت بومی (ناسیونالیسم اقتصادی) و پایبندی به ملاحظات معطوف به عدالت اجتماعی بود.